

اندر پایه گذاری حزب توده به دست ادارهء اطلاعات ارتش شوروی* خسرو شاکری**

نوشته ی زیر چند ماه پیش، بنا بر درخواست روزنامه نگار ایرانی فرشاد قربانپور، برای انتشار به مناسبت سالگرد تأسیس حزب توده ارسال شد. متأسفانه، بدون اطلاع این نویسنده تنها بخش نخست این نوشته همراه سه مقاله و مصاحبه در مجله ی *شهروند امروز* (ش. ۶۹، ۵ آبان ۱۳۸۷) به چاپ رسید. نوشته های دیگر عبارت بودند از دو مصاحبه با علی شیرازی و قاسم نورمحمدی (هر دو محقق و مؤلف کتاب در باره ی حزب توده) و همچنین مقاله ای به قلم بابک امیر خسروی. متأسفانه، این ایراد به مجله وارد است که، بجای نظرخواهی از محقق چهارمی، از یک عضو با سابقه ی حزب توده نظر خواست که جز دفاع بی امان از گذشته ی حزب توده چاره ای ندارد. آن هم باز به توسل به تحریف تاریخی، تا حدی که، برای رد روایت مستند تاریخی تأسیس آن حزب توسط یک افسر رکن دوم ارتش شوروی به نام سرهنگ سیلیکوف، متوسل به این جعل می شود. وی فیتین - مشاور استالین در امور خارجی ان. کا. و. د. / کا. ژ. ب. و کارمند سازمان امنیت شوروی را، که برای نخستین بار در متن اصلی انگلیسی این مقاله معرفی شد و پس از اتمام کار سرهنگ سیلیکوف برای کمک به تأسیس حزب توده از طریق سلیمان میرزا اسکندری، گزارش کار را برای دبیر کل کمینترن دیمیتروف فرستاد، چون «نماینده ی کمینترن در ایران» معرفی می کند تا قضیه را وارونه جلوه دهد. برآستی که چنین جعل هایی تنها از یک شاگرد ورزیده ی کیانوری ساخته است. او در این جعل تا آنجا پیش می رود که گزارش های یک افسر عالی رتبه و مسؤول رکن دوم شوروی را، که این نویسنده در آرشیو کمینترن یافته است، «لاف و گزاف» می خواند، گویی رکن دوم ارتش شوروی هم حزب دموکراتیک مردم ایران بود که در آن **لاف زنی** کار روزمره بوده باشد! اما امیر خسروی خود چنان لاف می زند که گویا وی اسناد کمینترن مربوط به گزارشات آن سرهنگ و فیتین را شخصاً دیده و مطالعه کرده است. برآستی آدمی در می ماند که برخی تا کی می توانند برای تطهیر گذشته ی ناپاک خود، که زندگی هزاران جوان ایرانی و خانواده های آنان را تیره ساخت و لطمه ای جبران ناپذیر به نهضت ملی و جنبش چپ ایران وارد آورد، به نیرنگ و تزویر متوسل شوند. روشن است که چنین تقلا هایی راه بجایی نخواهند برد و واقعیت های تاریخی خود را، برغم چنین «مدافعان جنبش چپ»، که در عین حال از شرکت در مراسم هشادمین بزم روز

* این نوشته استخراج فشرده ایست از مقاله ای به زبان انگلیسی که در مجلهء آکادمیک زیر به چاپ رسید:

C. Chaqueri, «Did the Soviets play a role in founding the Tudeh Party in Iran?» *Cahier du monde russe et soviétique*, juillet-septembre 1999.

ترجمه ی کامل فارسی آن در مجموعه ای دو جلدی در باره ی تاریخ حزب توده، و حاوی اسناد آن حزب، زیر عنوان **شالوده شکنی یک افسانه. حزب توده از پس پرده ی اسناد نا شناخته، و تاریخنگاری چپ ایران** سه سال پیش آماده شد و توسط ناشر به وزارت ارشاد سپرده شد، اما دریغ که هنوز اجازه چاپ نیافته است.

** استاد بازنشستهء تاریخ (مؤسسهء تحقیقات عالی علوم اجتماعی، پاریس).

تولد یک وزیر فاشیست رژیم دیکتاتوری شاه شرم ندارند، تمایل خواهد کرد. آشکار است که کسی که در روز روشن از شرکت در یک چنین جشنی شرم ندارد، نباید هم از جعل و تحریف های تاریخی هراسی به دل راه دهد. چپ راستین ایران، که هم دموکراسی، عدالت اجتماعی، و منافع ملی پایبند است، به چنین «مدافعانی» نیاز ندارد، که روزی از نِعمَ فرمان «سوسیالیسم» به اصطلاح موجود فرمان و سود می بردند، و پس از دفن آن با شرکای جرم شاه هم مشرب و خم پیاله می شوند.

بخش نخستین

تا کنون نظریه های گوناگونی در مورد پایه گذاری حزب توده در پائیز ۱۳۲۰، یعنی پس از اشغال ایران توسط متفقین و استعفای اجباری رضا شاه در آخر تابستان همانسال، عرضه شده اند. اصلی ترین تز مربوط به تأسیس حزب توده این است که در جلسه پایه گذاری آن در منزل سلیمان میرزا اسکندری رستم علی اف، که بعد ها در باکو خاورشناس شد، حضور داشت. این نظریه هم توسط طرفداران و هم مخالفان حزب توده تبلیغ شده است. این نظریه نیندیشه توسط و سپهر^۱ آخرین دبیر اول حزب توده، نورالدین کیانوری کیانوری ذبیح در *دانشنامه ایرانیکا* هم عرضه شده است. یاد آوری این نکته در مورد این نظریه افسانه آمیز، ضروری است که رستم علی اف در سال ۱۹۳۰ متولد شد و در هنگام تأسیس حزب توده بیش از ^۲یازده سال نداشت!

با توجه به فضای محدود این مقاله، بس مهم است که در باره ی تأسیس حزب توده به یکی از نوشته های منتشره در غرب رجوع داده شود که اکنون مقام «مرجعیت»^۳ در تاریخ حزب توده را کسب کرده است. این اثر نکته زیر را در مورد پایه گذاری حزب توده اظهار می کند:

با پایه گذاری [حزب توده]، مؤسسان آن ریاست آن را به سلیمان میرزا اسکندری سپردند - شاهزاده ای تندرو که مورد احترام بود و در انقلاب مشروطیت رزمیده بود، به تشکیل حزب دمکرات در مجلس دوم^۴ مدد رسانده بود، کمیته مقاومت ملی را طی جنگ جهانی اول^۵ رهبری کرده بود، و از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ (سال تعطیل آن) در رأس حزب اجتماعیون قرار داشت.

نویسنده این سطور ازین بخت استثنایی، اما محدود، برخوردار شد که در سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به بایگانی های بین الملل کمونیست در مسکو دست یابد. اکنون با تکیه به اسناد غیر قابل انکار می توان به این موضوع مورد نزاع پرداخت، بویژه در پرتو روایت های متضاد و فصلی ای که از سوی خود حزب توده عرضه شده اند. آنچه در پی خواهد آمد خلاصه ی شرح پایه گذاری حزب توده بر اساس اسنادی است که در بایگانی های بین الملل کمونیست یافته ام. در ضمن، هرگاه که لازم آید، به اسناد منتشر شده نیز ارجاع داده خواهد شد. بخاطر ماهیت مورد نزاع این موضوع از اسناد شوروی ها نقل قول های مفصلي آورده خواهد شد، تا هرگونه تردیدی زدوده شود.

^۱ نورالدین کیانوری، *خاطرات*، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۳ و ۷۸.

^۲ او در سال ۱۹۴۹ وارد دانشگاه لنینگراد شد. این نویسنده شخصاً علی اف را در سال ۱۹۹۳ در باکو ملاقات کردم. او چند سال پیش در اثر یک سگته قلی در گذشت.

^۳ E. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, 1981, pp. 281ff.

^۴ اسناد تاریخی این ادعا را تأیید نمی کنند، اگرچه سلیمان میرزا جانشین برادر مقتولش شد که رئیس گروه پارلمانی حزب (فرقه) دمکرات بود. نگاه کنید به کتاب زیر: خسرو شاکری، *پیشینه های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سویال دموکراسی در آن عهد*، تهران، اختران، ۱۳۸۵، فصل ششم، و نیز

C. Chaqueri, *The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left. Social Democracy in Modern Iran*, London & Seattle, 2001, chap. 6.

^۵ او عضو جناح هوادار آلمان در دولت ملی کرمانشاه بود. نگاه کنید به (C. Chaqueri, "Solayman Mirza Eskandari," *Encyclopaedia Iranica* VIII, New York, 1998

دست‌آورد ادارهء اطلاعات ارتش شوروي در تاسيس و شكل دادن حزب توده

در گزارشي كه سرهنگ سليوگوف (رئيس ركن دوم ادارهء سوم اطلاعات ارتش سرخ) به مقام بالادست خود در بخش اطلاعات ارتش سرخ،^۶ كميسر بريگاد ايلچف نوشت، گفته شده است كه «بنابر خواست شما» با سليمان ميرزا اسكندري، دمكرات سوسياليست و با سابقه «ملاقات كردم.» اين ملاقات در ساعت شش عصر در روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱/۷ مهر ۱۳۲۰ در منزل وي صورت گرفت. سرهنگ ارتش سرخ توسط پترف، رايزن سفارت شوروي در تهران، به سليمان ميرزا معرفي شد. گفتگوي فارسي و روسي كه هشتاد دقيقه طول كشيد از طريق مترجم انجام گرفت.^۷

پس از اداي تعارفات مرسوم، افسر ارتش سرخ سليوگوف عقیدهء سليمان ميرزا را در مورد «رويداد هاي جاري و وضع كنوني ايران» جويبا شد. پاسخ اسكندري چنين بود: در اين كشور «هيچ امر تازه اي رخ نداده است.» «ما شاهد هيچ رويداد مشابه آنچه در روسيه [در ۱۹۱۷] رخ داد نبوده ايم... در اينجا شاه [كند]، مقام سلطنت [در جاي خود باقي مانده است. مجلس و دولت، براسي، همانند پيش اند، و- در حال حاضر- به هيچ بهبودي در اوضاع دست نزده اند. زندانيان سياسي هنوز آزاد نشده اند.»^۸ سليمان ميرزا افزود كه رضا شاه «زير فشار روس ها و ارتش سرخ ايران را ترك گفت، و به نظر مي رسيد كه او داوطلبانه از ايران خارج شده باشد [تا] فرزند او [بتواند] به جاي او بنشيند.»^۹

روشن است كه در اينجا سليمان ميرزا مي خواست كه مخاطب روس خود را نوازش كند؛ در عين حال، واقعيت اين است كه رضا شاه مجبور شده بود زير فشار مشترك روسيه و بریتانیا از تحت و تاج صرف نظر كند، اما داوطلبانه ايران را ترك نكفت، زيرا، برغم هشدار هاي مكرر بریتانیا دایر بر لزوم اخراج جاسوسان آلماني، او مناسبات خود را با آلمان نازي ادامه داده بود.^{۱۰}

سليمان ميرزا به مخاطب شوروي خود گفت كه «ما آزاديخواهان نمي توانيم در مطبوعات چيزي بنويسيم. بسياري در تهران فكر مي كردند كه، هنگامي كه ارتش سرخ وارد ايران شود، تريبون هاي سخنراني برپا خواهند شد و ايشان خواهند توانست آزادانه در همهء زمينه ها با مردم سخن بگویند و همهء لاشخور ها دستگير خواهند شد. اما چنين امري اتفاق نيفتاد. ژاندارمري و شهرباني برجاي مانده اند و دولت همچون گذشته حكومت مي راند، به نحوي كه بسياري از مردم نا اميد شده، و از فعاليت [سياسي] مي هراسند.»^{۱۱}

در پاسخ او، سرهنگ ارتش شوروي تذكار داد - روشن است كه به زبان ديپلماتيك - كه «آزادي و انقلاب صادراتي نيستند، و مردم ايران مي توانند و بايد نظم و برنامه هاي مورد نظر خود را در كشورشان برقرار سازند.» او به قصد ترغيب شخص اسكندري افزود كه «شما، آقاي سليمان ميرزا، يك دولتمرد و فعال سياسي مهم ايران هستيد و خود بهتر از هر كس ديگر مي دانيد كه مردم ايران

⁶ نگاه كنيد به «صورت مذاكرات با سليمان ميرزا»: (Transcription of Conversation with Solayman Mirza,") dated 8 November 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192; this report was forwarded by (Il'ichev to the Comintern Secretary-General G.M. Dimitrov on 8 November 1941.

⁷ مذاكرات توسط شخصي به نام اركوش ترجمه مي شد.

⁸ تأكيد در اصل است.

⁹ «صورت مذاكرات با سليمان ميرزا،» همانجا.

¹⁰ در مورد پروپاگاندا نازي ها و موضع رضا شاه، نگاه كنيد به : (IOR/L/PS/12/3513 (London); Archives du Quai d'Orsay, Asie, Iran, 1930-1940, Doss. 98.)

¹¹ پيشين.

چه می خواهند و برای بهبود وضع ایران چه باید کرد، و چه خوب که دست به اقدام بزنید. حضور ارتش سرخ در ایران تأثیراتی بر حال مردم ایران و رهبران آنان می گذارد و خواهد گذارد.»^{۱۲} سپس، سلیمان میرزا یاد آور شد که فردی بنام خ (یا ه^{۱۲}) حزبی ایجاد کرده بود که پیشاپیش پیامش را خطاب به مردم ایران منتشر کرده بود، و وعدهٔ بهبود وضع را داده بود. او خطاب به افسر شوروی همچین افزود که:

البته ما هم می توانستیم چنین حزبی ایجاد کنیم، اما هم شهربانی و هم ژاندارمری مانع از کار ما خواهند شد، در حالی که کسی مزاحم آنان [حزب دیگر] نیست و آنان با آزادی از مطبوعات استفاده می کنند. این امر مطلقاً آشکار است که خود ما آزادخواهان نخواهیم توانست بدون کمک شما [شوروی ها] کاری از پیش ببریم. [سلیوگف در جملهٔ معترضه ای نوشت: «اشارهٔ» سلیمان میرزا «به من است.»] ما به کمک نیازمندیم. بطور کلی، برهه ای که ما اکنون از آن گذر می کنیم، یعنی به هنگام حضور ارتش سرخ در ایران، باید برای بهبود وضع ایران مورد استفاده قرار گیرد.

افسر ارتش شوروی پاسخ داد که وضع کنونی «مناسبترین وضع برای ایجاد حزب مورد نیاز» بود و «به اقدام شما [اسکندری] کمک رسانده خواهد شد، به شرط آنکه [اهداف] آن [حزب] مغایر به منافع ما [شوروی ها] نباشد.» در پایان سلیمان میرزا اعلام داشت که

۱. ما به سازماندهی خواهیم پرداخت تا بتوانیم آزادی های دموکراتیک و زندگی آسوده تری را برای مردم ایران تحصیل کنیم؛

۲. شما [شوروی ها] باید در این اقدام به ما مدد برسانید و به آزادی و اعادهٔ حقوق مدنی زندانیان سیاسی کمک کنید.^{۱۳}

سرهنگ سلیوگف همچنین به مقام بالادست خود گزارش داد که او و اسکندری موافقت کرده بودند که فردای آن روز، ۸ مهر (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱)، در نیمروز ملاقات خواهند کرد، و در این فاصله سلیمان میرزا به مسائلی چند خواهد اندیشید و اینکه «او موافقت کرد که با کمک ما کار کند.»

دومین ملاقات سلیوگف در منزل سلیمان میرزا انجام گرفت و نود دقیقه به طول انجامید.

سرهنگ ارتش سرخ «به سلیمان میرزا هشدار داد که هیچکس نباید از ملاقات دیروز ما با خبر باشد.» در پاسخ سلیمان میرزا اظهار موافقت کرد. بعنوان مثال، او گفت که برخی از زندانیان سیاسی به او مراجعه کرده بودند و از او خواسته بودند که او از سفارت شوروی برای آزادی آنان کمک بطلبد، اما او جواب داده بود که

¹² من نتوانستم هویت این شخص را بیابم. حرف روسی «خ» (X) می تواند معادل ه/ح فارسی نیز باشد، مگر آنکه مراد حزب «مراهان» بوده باشد که مصطفی فاتح، اقتصاددان ایرانی و عالیترتبه ترین کارمند ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آورد.

¹³ اکثریت آنان کمونیست بودند.

"این امر خود ما [ایرانی ها] ست و سفارت شوروی نمی تواند در این مورد دخالت کند."^{۱۴}

سرهنگ شوروی با اشاره به نکته ای در سخن اسکندری در ملاقات روز پیش در مورد «نظم واقعی» در ایران اظهار داشت که «مناسب می بود اگر شما [اسکندری] می توانستید دلایل نارضایی خود را [در مورد اوضاع کنونی] و برنامه بهبود آن را به روی کاغذ بیاورید.» او همچنین به اسکندری گفت که چون در همان روز قرار بود در ساعت ۴ او [اسکندری] با تنی چند از هواداران خود جلسه ای برگزار کند و قصد داشت همراه آنان حزبی را ایجاد کند، «بایستی برنامه حزب [پیشنهادی] خود را کتبی کنید و نیز اینکه در آن جلسه چه می خواهید بکنید.»

سلیمان میرزا با همه این ها موافقت کرد، و افزود تا ایجاد، حزب هواداران او «گروه حزبی» نامیده خواهند شد. او سپس نظر افسر ارتش سرخ را در مورد نام حزب جویا شد. افسر شوروی پاسخ داد که «در حال حاضر [و] اصولاً نام حزب اهمیت زیادی ندارد، اما ما در آینده به این موضوع باز خواهیم گشت.»

سپس افسر شوروی اظهار داشت که، در حالی که او نسبت به «دولتمردی و توانایی های او [سلیمان میرزا] اطمینان داشت، «اگر کار او به طریق مناسبی پیش رود، و با اهداف ما [شوروی ها] مطابقت داشته باشد، می توان مطمئن بود که، در صورتی که تغییری در وضع دولت ایجاد شود، او خواهد توانست امید به شرکت در آن را داشته باشد.» سلیمان میرزا گفت که او نمی توانست در دولت وقت فروغی شرکت جوید، زیرا نمی توانست به کمکی از سوی او چشم بدوزد. «اگر دولت دیگری تشکیل شود، مطلب دیگر خواهد بود و او و هوادارانش در آن شرکت خواهند کرد.»

هنگامی که افسر شوروی در مورد وضع مالی او پرسید، اسکندری جواب داد: «من در آمد کوچکی دارم که بیش از ۲۵۰ تومان در ماه نیست. این برای من کافی است.»

در طول این دومین ملاقات، سرهنگ سلئوگف همچنین «مؤدبان» از او خواست تا سرگذشت سیاسی خود را بنویسد. در پایان دیدار، سرهنگ سلئوگف به اسکندری یاد آور شد که باید نکات زیر را برای ملاقات بعدی به روی کاغذ بنویسد:

۱. نگرش او نسبت به اوضاع حاکم و دولت وقت در ایران؛
۲. نظرات او در باره تغییر اوضاع و احوالی که می توانست خواست های مردم ایران را ارضاء کند؛
۳. برنامه حزب و مسائلی که او و هوادارانش در روز ۳۰ سپتامبر در منزل او به بحث گذاشته بودند؛
۴. سرگذشت خود.^{۱۵}

جلسه ی بعدی ملاقات با سلیمان میرزا قرار بود روز ۶ اکتبر (۱۴ مهر) انجام گیرد، اما پنج روز بعد، روز ۱۱ اکتبر (۱۹ مهر ماه) صورت گرفت.^{۱۶} در این دیدار سلیمان میرزا به سرهنگ شوروی اطلاع داد که برنامه ای که او از طریق هوادارانش به او رسانده بود

¹⁴ بایستی اشاره کرد که تا از ۲۵ شهریور مجلس در نشست های غیرعلنی از جمله «آزادی زندانیان سیاسی» را به بحث گذاشته بود. نگاه کنید به: (Bullard to F.O., dated 18 September 1941, FO 371/27219).

¹⁵ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا.

¹⁶ این تأخیر ممکن است ناشی از انتظار شوروی ها برای انتخاب هیئت اجرایی حزب در دهم اکتبر بوده باشد.

برای انتشار به سردبیران مطبوعات ارسال شده بود. هنگامی که افسر شوروی از پرسید که این نظر شخصی خود او بود یا نظر همه گروه، اسکندری جواب داد که این نظر «اجلاس و هیئت رئیسه حزب» بود - که در ضمن هنوز نامش توده نبود - که پانزده تن بودند، و در ۱۰ اکتبر (۱۸ مهر ۱۳۲۰) «انتخاب» شده بودند. افسر شوروی از جمله به سلیمان میرزا گفت که پس از مطالعه برنامه حزب می توانست به او بگوید که «در اساس این برنامه مطابق با نظر ما [شوروی] و موقعیت ایران است یا نه.»^{۱۷} اما در مورد انتشار آن و قانونی کردن حزب، افسر شوروی افزود که او برای «تعمق» بروی آن ها به وقت بیشتری نیاز داشت تا بتواند نظر خود را بیان کند. او گفت که این مسائل برای او «غیر منتظره» بودند، چه در جلسه پیشین سخن ازین رفته بود که «شما و تظاهراتی بعدی [شما] نیاز به افزایش نیروهای [شما]، تقویت و تربیت حزب و همچنین مطالعه نقاط قوت و ضعف دولت و مجلس دارد.» روشن است که شوروی ها مایل نبودند تعادل کشتی اتحاد با بریتانیا را به هم بزنند.

گویی که شوروی ها نارضایی خود را از بند چند از برنامه را بیان داشته بوده باشند، سلیمان میرزا اشاره کرد: «ما نکات برنامه پیرامون مسئله پلیس و ملی کردن [زمین] را تغییر دادیم تا متهم نشویم که خواستار بی نظمی یا شورایی کردن کشور هستیم. در مورد پلیس، برنامه به ترتیب زیر تغییر یافته است: "همه کسانی که به آزادی تجاوز می کنند مجازات خواهند شد." و نکته راجع به ملی کردن زمین تقریباً به این شکل است: "باید به دهقانان فقیر زمین داده شود."» برنامه ای که سلئوگف به مسکو ارسال داشت نکته مربوط به پلیس را شامل نمی شد. این نکته باید با توصیه شوروی ها حذف شده بوده باشد.

در اینجا سلیمان میرزا افزود که «برخی از هواداران من بر این عقیده اند که من بیش از حد جلوی آنان را می گیرم، اما ایشان اشتباه می کنند. من وضع کنونی را کاملاً می فهمم.» گویی که با تاکتیک جبهه توده ای شوروی ها آشنا بوده باشد، او به نحوی سمبلیک اضافه کرد که «من عکس های مارکس و لنین را حفظ کرده ام، اما هنوز زمان آن فرا نرسیده است که آن ها حتا در این اطاق به دیوار بزنم. افسر شوروی به سلیمان میرزا گفت که او ظرف دو روز پاسخ وی را خواهد داد. اما این تأخیر به این معنا نبود که شوروی ها او را از «اقدام مستقل منع می کردند»، یا اینکه او بایستی اقدامات خود را «محدود» می کرد، اقداماتی که «در حال حاضر با موضع ما یکسان» بود.

جلسه بعدی ملاقات بین افسر شوروی سلئوگف و سلیمان میرزا اسکندری در ۱۵ ماه اکتبر (۲۳ مهرماه ۱۳۲۱) برگزار شد و با حضور مترجم مدت نیمساعت طول کشید. او به مخاطب شوروی خود اطلاع داد که از مجلس اجازه نشر برنامه را کسب کرده بود، که از آن هزار نسخه چاپ خواهد شد. پس از انتشار آن خواهد بود که اجازه نشر ارگان حزبی را خواهد خواست. او در مورد اعضای هیئت تحریریه ارگان حزبی چیزی نگفت، اما از چند یاد کرد که به عقیده او می توانستند دبیری روزنامه را به عهده بگیرند. او همچنان قصد داشت در آینده ای نزدیک محلی برای کلوب حزب تهیه کند.

افسر شوروی، سرهنگ سلئوگف، به بالادستان خود گزارش داد که «من خط مشی او [اسکندری] را در مورد چاپ برنامه و قانونی کردن

¹⁷ گزارش سفارت بریتانیا در تهران در مورد نخستین کنگره حزب توده (۱۰ تا ۲۱ مرداد ۱۳۲۳) اشعار داشت که «اعتدال» برنامه حزب توده «بروشنی محصول نیازهای تاکتیکی حزب در مبارزه اش برای قدرت بود، نه ملاحظات مرامی» نگاه کنید به : (British Embassy Report dated 26 August 1944, FO 371/40187.)

حزب، تهیه یک ارگان حزب و یک کلوب حزبی تأیید کردم» در همان دیدار افسر شوروی توجه اسکندری را به این نکته جلب کرد که وظیفه حزب او اکنون عبارت بود از گرد آوردن همه نیروهای دمکراتیک و مبارزه با همه اقسام تفکر چپروانه در درون حزب، چون نظرات روستا. در مورد روستا، او افزود که هیچ کس در سفارت [شوروی] به او اجازه نداده بود که با حزب تماس برقرار کند چه برسد به این که چنین شرایط [تندروانه] ای را توصیه کند. «سرهنگ سلئوگف این را هم به اسکندری توصیه کرد که «اگر سلیمان میرزا روستا را، چنانکه می گوید، می شناسد، و او شخص ماجراجویی است، سلیمان میرزا باید بکوشد او را قانع کند که نگرش و پیشنهاد های او اشتباه آمیز اند. [چه] سودمند نیست که [افرادی که دارای] نگرش تندروانه هستند از حزب رانده شوند، بلکه باید با پافشاری مواضع اشتباه آمیزشان را به آنان توضیح داد.»^{۱۸} بنا بر توافق پیشاپیش، اسکندری و افسر شوروی سرهنگ سلئوگف دیگر بار در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۰ مهر ۱۳۲۰) در ساعت هفت و نیم غروب دیدار کردند. مذاکره از طریق مترجمی ابراهیم نام چهل دقیقه طول کشید. اسکندری به مخاطب شوروی خود گفت که دو روز پیش از آن یک افسرشهربانی به دیدن او رفته بود و به او هشدار داده بود که از تجمع برخی افراد (یعنی افراد حزبی) در منزل او خبر داشت و اینکه، بخاطر وضعیت جنگ، چنین جلساتی ممنوع بود. اسکندری افزود که «امروز فرمانداری نظامی اعلام کرد که جلسات سیاسی ممنوع هستند - اعلامیه ای که هدفش حزب من است.» اسکندری همچنین اشاره کرد که هنوز فرصت انتشار برنامه را نیافته بودند. اگرچه اجازه ای کسب شده بود، هنوز ده نسخه چاپ نشده بود که پلیس آن ها را توقیف کرد. در مورد ممنوعیت جلسات از سوی دولت، سلیمان میرزا قصد داشت اعتراضیه ای به نخست وزیر بفرستد؛ وی می خواست نظر افسر شوروی سلئوگف را در آن مورد بداند. افسر شوروی پاسخ داد که «وضعیت حزب به پیچ بدی برخورد کرده است، اما این بدین معنا نبود که باید از آن بابت اظهار تأسف کرد. ... برعکس، کار باید با کوشش هرچه بیشتری به پیش برده شود تا بر تعداد هواداران افزوده شود.» در مورد اعتراضیه به نخست وزیر، افسر شوروی گفت که «من اکنون نمی توانم در مورد محتوای آن چیزی بگویم.» به دیگر سخن، همچون موارد پیشین، او می خواست از مقامات بالا دست خود کسب تکلیف کند.^{۱۹} در این جلسه افسر شوروی مجدداً از سلیمان میرزا خواست تا سرگذشت خود را بنویسد.

افسر شوروی سلئوگف بار دیگر در روز ۱۱ نوامبر ۱۹۴۱ (۲۰ آبان ۱۳۲۰) با سلیمان میرزا ملاقات کرد؛ این دیدار ۲۰ دقیقه به طول انجامید. سلیمان میرزا به سلئوگف گفت که «در جلسه پیش سخن از ضرورت مطلق در مورد تماس با سفارت شوروی رفته بود.» او افزود: «چون آنان [همکاران او در حزب] در باره رابطه ما هیچ نمی دانند، من [هم] چیزی به آنان نگفتم و اعلام کردم که ما باید برخورد تکیه کنیم.» سپس در همان دیدار سئوالی در مورد سازماندهی در مناطق زیر اشغال ارتش سرخ مطرح شد. سلیمان میرزا به رابط شوروی خود گفت:

ما می خواهیم نمایندگان خود را به شهرهایی چون اهواز، تبریز، پهلوی [انزلی]، رشت، گرگان، مشهد و دیگر شهرها تحت اشغال ارتش شوروی اعزام کنیم تا شعبات حزب را بطور قانونی

¹⁸ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا
¹⁹ صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا

ایجاد کنیم.^{۲۰} اما هراس داریم که ازین لحاظ مانعی در راه کار شما باشم. ازین رو خواهان توصیه شما هستم. من قبلاً دو نفر را به تبریز اعزام کرده ام، و آنان از من می پرسند چه کاری باید بکنند، و من جواب گفته ام که باید صبر کنند.^{۲۱}

بازهم در پاسخ افسر شوروی سلئوگف، اسکندری اشاره کرد که او «در جنوب ایران چند تن را دارد و قصد دارد گروهی را در آنجا سازمان دهد.» باز با لزوم پرسش در این مورد از بالادست های خود، افسر شوروی به سلیمان میرزا گفت که «این نظر جالبی است، و من خواهم توانست ظرف چند روز جواب شما را بدهم.» افسر شوروی در پایان گفتارش با اسکندری بر این پای فشرد که «یکی از مسائل حزب سلیمان میرزا عبارت است از افزایش تعداد هواداران آن و تربیت ایرانیان با روحیه دمکراتیک.» افسر شوروی همچنین به مقامات بالادست خودگزارش کرد که اسکندری موفق نشده بود که بیش از ۶۰ الی ۷۰- نسخه از برنامه را چاپ کند.^{۲۲}

دیدار بعدی بین اسکندری و افسر شوروی، طبق قرار قبلی، در روز ۱۳ نوامبر ۱۹۴۱/۲۲ آبان ۱۳۲۰) با حضور رایزن سفارت شوروی کمیسار فو برگذار شد. افسر شوروی از قول اسکندری شرح زیر را به مقامات بالا دست خود فرستاد:

دو روز پیش از آن [۲۰ آبان ماه] اسکندری به دیدن نخست وزیر محمد علی فروغی رفته بود تا نظر او را در مورد مجلس جدید و ترکیب آن بخواهد. سلیمان میرزا مجلس «جدید» [سیزدهم] را مردود شناخته بود، چه انتخاباتی صورت نگرفته بود. آنان بین خود توافق کرده بودند که همچون «دوست»، و نه سیاستمدار با یکدیگر سخن بگویند. . . .»

نکته دیگر اینکه سلیمان میرزا به افسر شوروی گفت که او نامه ای از [ع.ا.] سرتیپ زاده و ابوالقاسم اسدی (حامیان اعزامی اش به تبریز) دریافت کرده بود دایر بر اینکه «حزبی در آذربایجان تاسیس شده بود، یا داشت تاسیس می شد، و اسدی نمی دانست نگرش او نسبت به آن چگونه باشد.» این دو از اسکندری خواسته بودند که بگوید چه کسی را برای نمایندگی از مجلس توصیه می کرد. سلیمان میرزا «این عقیده را بیان داشت که این حزب [در آذربایجان] باید یک حزب دمکراتیک باشد.» او از مخاطب شوروی خود خواست که این چه نوع حزبی بود و آیا مناسب می بود که همکاران او با آن حزب تماس برقرار کنند؟» اسکندری افزود که

بطور کلی در مناطق شمالی ما باید در رابطه با (*v kontakte*) با شوروی ها کار کنیم؛ آنگاه این امر برای ما سودمند خواهد بود (*togda budet bol'she pol'zy*).^{۲۳}

²⁰ تأکید در اصل روسی.

²¹ تأکید در اصل روسی.

²² سرهنگ سلئوگف، صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ دامبر ۱۹۴۱، ارسالی کمیسر بریگاد ایلچیف، رئیس اداره اطلاعات ارتش سرخ، به دبیر کل بین الملل کمونیست، رفیق دمیتروف، همکار. به هنگام ارسال گزارش سرهنگ سلئوگف، ایلچیف از دمیتروف خواست «او را از امکان انتقال واگذاری وظیفه انجام شده او به شخص با صلاحیت تری مطلع کند.» همکار. این بدین معناست که اکنون شخص با صلاحیت تری مورد نیاز بود تا سلیمان میرزا و حزب او را «راهنمایی کند.»

افسر شوروي سپس به مقامات بالادست خود گزارش کرد که « من ملاقات» اسکندري» با نخست وزير را مورد تأييد قرار دادم و به ضرورت روابط نزديك با دولت و مجلس اشاره کردم تا بتوان نقطه هاي ضعف و قدرت آنها را شناخت، در مورد آنها به من گزارش دهد، و بر آنها تائير گذاشت» - نکته اي که در توافق کامل با همکاری بين بریتانیا و شوروي در طول جنگ بود.

در مورد مناطق شمالي در اشغال شوروي «من [به اسکندري] توصیه کردم که از سازماندهي گروه خود در آن نقاط تا زماني که من مسئله را خوب مطالعه نکرده ام پرهيز کند. در مورد حزبي که در آذربايجان در حال تاسيس است و مناسبات [اسکندري] با آن من پاسخي ندادم و قول دادم که در جلسه ي بعد در جزئیات به آن بپردازم،» ظاهراً پس از مذاکره با مسکو. سرهنگ سلیوگف مذاکره اش با اسکندري را با این «توصيه» پايان داد که او «نفوذ خود را در جنوب و شرق ايران گسترش دهد،» که مناطق مهم نفوذ بریتانیا و سرشار از نفت بودند. پس از این گزارش به مقامات بالا دست خود در بخش اطلاعات ارتش شوروي، سرهنگ سلیوگف دو توصیه کرد:

۱ - از طريق سلیمان میرزا میسر است حزبي واحدي را [همچون] يك جبهه ي ضد-فاشيسم سازمان داد.^{۲۴} [در چنین صورتي] از طريق این حزب ما این امکان را خواهیم داشت بر دولت و مجلس شديداً تائير بگذاریم. [از همان آغاز این به معنای استفاده ي ابزاري سياست خارجي شوروي از حزب توده بود.] این حزب همه ي احزاب و گروه ها را تحت رهبري سلیمان میرزا متحد خواهد ساخت. چون دولت [وجود] حزبي را مي خواهد، میسر خواهد بود که پس از رفع برخي موانع يك حزب ضد-فاشيسم را سازمان دهيم.

۲- گروه هاي مشخص حزب سلیمان میرزا در مناطق اشغالي توسط ارتش سرخ بایستی به سازمان کميته ي مرکزي [حزب کمونیست در آذربايجان شوروي، در ارتش سرخ؟] رجوع داده شود.^{۲۵}

بدین سان، ظرف شش هفته بين ۲۹ سپتامبر و ۱۲ نوامبر ۱۹۴۱، شوروي ها سلیمان میرزا و همکارانش را هدایت کردند تا سازمانی را ایجاد کنند، که نه تنها به خواست بخشی از جامعه ایران برای فعالیت سياسي در چپ مرکز پاسخ گوید، بلکه همچنین، و مهمتر از آن، ایرانیانی را که در همان جهت از نظر سياسي مستعد بودند بنحوي شکل دهد تا بتوان جبههء ضد-فاشيسي را به وجود آورد که در سطح سياسي در خدمت منافع جنگي شوروي باشد و، دست آخر، منافع پس از جنگ دولت شوروي را نیز ارضاء کند.

توصيه هاي سرهنگ سلیوگف به مقامات بالادستش، برنامهء «گروه حزبي،» که در نامهء دیمیتروف به استالین، مولوتف، یریا، و مالنگف مورد تأييد قرار گرفت (نگاه کنید به زیر)؛ تأييد آن توسط استالین، چنانکه در دستورالعمل دیمیتروف به عمال کمینترن در ایران - آرتاشس اوانسیان و رضا روستا - آمده است، خط مشي «گروه حزبي» را شکل داد - گروهی که، پیش از ارسال نامهء

²³ ظاهراً، این حزبي با تمایلي آذري-شونیست بود که توسط باقروف، رئیس جمهور آذربايجان شوروي سازمان داده شده بود و در سال ۱۳۲۴ به حزب دمکرات آذربايجان تبدیل شد.

²⁴ تأکید در اصل روسي.

²⁵ سرهنگ سلیوگف، صورت مذاکره با سلیمان میرزا اسکندري به تاريخ [؟] دسامبر

دیمیتروف مورخ ۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰ به استالین نام حزب توده ایران را اختیار کرد. سر انجام همه اینها بر سرنوشت چپ و امر سیاست در ایران به مدت چهار دهه تأثیری عظیم گذاشت.^{۲۶}

بخش دوم

نقش دیگر مقامات شوروی در پایه گذاری حزب توده

در همین دوران بود که یکی از مقامات «ان.کا.و.د.» بنام پ.م. فیتین (که مشاور امور امنیتی استالین در امور خارجی بود)^{۲۷} در نامه ای مورخ ۵ نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۲۰) به دیمیتروف نوشت و او را جریان تحولات تأسیس حزب توده^{۲۸} در ایران قرارداد. بنابر گفته فیتین، در حدود صد تن از اعضا و هواداران حزب کمونیست ایران از زندان آزاد شده بودند. شش فعال کمونیست «یک هسته هادی» تشکیل داده بودند تا در «زیر پوشش حزب به اصطلاح توده سلیمان میرزا اسکندری فعالیت کنند.» این «هسته» از افراد زیر تشکیل شده بود: آرتاشس اوانسیان، رضا روستا، ایرج اسکندری، مرتضی یزدی، محمد بهرامی، و رضا رادمنش. فیتین یادداشت های کوتاهی در مورد سرگذشت هر کدام آنان ضمیمه نامه ارسالی به دیمیتروف کرده بود.^{۲۹} فیتین به دیمیتروف اطلاع داد که همه آنان (به استثنای اوانسیان) به عضویت گروه پانزده نفری «کمیته مرکزی غیر رسمی» حزب توده در آمده بودند، و برنامه حزب یک برنامه «بورژوا دمکراتیک و ضد فاشیست» بود.

برنامه حزب کمونیست زیرزمینی در حال حاضر عبارت بو از :

- ۱- بررسی ترکیب حزب [توده] و پاکسازی آن از عناصر مشکوک، پرووکاتور و تروتسکیست؛
- ۲- تقویت نفوذ آن [حزب کمونیست] در درون حزب توده، تا بتواند در زیر پوشش آن [حزب] برنامه مصوبه خود را به مورد اجرا گذارد؛
- ۳- تأسیس مراکز حزبی در نقاط کشور، بویژه آذربایجان؛ کادر های سازمان دهنده به تبریز، رضائیه [ارومیه]، سراب، رشت، و مشهد اعزام شده بودند.

افزون بر این، فیتین به آگاهی دیمیتروف رساند که فعالیت های گروه تازه رهبری کمونیستی به کندی پیش می رفت، چون اعضای آن به لحاظ اسارت در زندان از زندگی کشور «دور مانده» بودند، و بخاطر هراس از سرکوب «محتاطانه» عمل می کردند، زیرا می دانستند که

²⁶ مقامات بریتانیا، با اینکه از درجه علاقه شوروی ها نسبت به سرنوشت حزب توده آگاه بودند ((British Embassy Report dated 26 August 1944, FO 371/40187))، کوچکترین تصویری ازین نداشتند که در واقع شوروی ها آن را ایجاد کرده بودند. این زد این تژ حاکم در ایران است که انگلیسی ها همواره از همه چیزی که در ایران روی می داد با خبر بودند.

²⁷ اطلاعات در مورد مقام این فرد را در سال ۱۹۹۲ از یکی از رؤسای آرشیو کمینترن کسب کردم؛ بعد ها همین اطلاعات در کتاب تحقیقاتی زیر منعکس شد: A. Knight, *Beria, Stalin's First Lieutenant*, Princeton, 1993

²⁸ این نخستین باری بود که این نام در اسناد شوروی ذکر می شد.

²⁹ دو نفر اول از اعضای ح.ک.ا. و استالینیست های متعهد بودند که از آغاز دهه ۱۹۳۰ در زندان رضا شاه بودند. چهار تن دیگر در سال ۱۳۱۶ دستگیر و در ۱۳۱۷ به عنوان اعضای گروه کمونیستی «۳ نفر» محاکمه شدند.

پلیس مراقب فعالان حزب کمونیست بود. فیتین همچنین یادآور شد که بریتانیا در صدد بود از طریق عمل خود، بویژه رهبر حزب لیبرال مصطفی فاتح، در حزب کمونیست، بویژه رهبری آن، رخنه کند، با فعالان گوناگون کمونیست رابطه برقرار کند، به آنان کمک مادی برساند، و برای آنان شغلی دست و پا کند.^{۳۰} او همچنین گفت که «کادر های ما [«ان.کا.و.د.»] در ایران» این مسئله را با برخی کمونیست های برجسته در میان گذاشته بودند و «به آنان پندهایی منتج از اوضاع و احوال حاکم [در ایران] داده، کمک های مادی عمده ای به آنان رسانده اند.» او به دیمیتروف گوشزد کرد که در جلسه دفتر ایالتی «حزب کمونیست» در تهران «تقاضانامه» ای برای عضویت در کمیته تنظیم شده بود «با خواست دایر بر دستورالعمل برای ادامه کار.» او از دیمیتروف خواست که پاسخ را «از طریق کادر های ما [«ان.کا.و.د.»] ارسال دارد.» آرتاشس اوانسیان رابط با کمیته تعیین شده بود. فیتین این را نیز به اطلاع دیمیتروف رساند که «در کنار روابط بسیار سری (به روسی «توطئه گرانه») کادرهای ما [«ان.کا.و.د.»]، با نمایندگان حزب کمونیست و حزب توده، افراد نامطمئن و مشکوکی در پُلپرد (سفارت) و وابسته نظامی اتحاد شوروی در ایران تماسی هم با حزب توده برقرار کرده اند، که ممکن است، با توجه به ناتوانی [آنان] در رعایت اصل مخفی کاری [شوروی]، کار دست این حزب بدهند.»^{۳۱}

در حالی که این مباحث بین ارکان شوروی رد و بدل می شدند، عبدالحسین نوشین، نماینده نویسنده کمونیست ایرانی، در اواسط نوامبر ۱۹۴۱، از طریق دبیر کل بین الملل کمونیست، گئورگی دیمیتروف، نامه ای خطاب به مرتضی علوی^{۳۲} ارسال داشت و طی آن «ذُرودهای زندانیان سیاسی ایران،» چون بزرگ علوی و محمد بهرامی، را به [رفقای ایرانی] مقیم شوروی ابلاغ کرد. «روشن است که این کوششی بود برای اینکه کمونیست های ایرانی را که از سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در اتحاد شوروی می زیستند به بازگشت به ایران تشویق کند، بدون آنکه وی بداند شمار زیادی از آنان پیشاپیش در تصفیه های استالینی از میان برده شده بودند.

همین که امر حضور کمونیست های ایرانی در اتحاد شوروی عنوان شد، بخش امور کادرهای کمیته تنظیم اطلاعاتی در مورد آنانی که هنوز در اسارت «ان.کا.و.د.» قرار داشتند فراهم آورد: محمد آخوندزاده، حسن حسن اف (پورآفر)، عبدالحسین حسابی (دهزاد)، کامران (نصرالله اصلانی)، رضا اسفندیاری (لادبن، برادر نیما یوشیج)، ابوالقاسم

³⁰ دو مورد شناخته شده آن عبارت بودند از نویسنده بزرگ علوی (و. برلین، ۱۹۹۷) و احسان طبری، بعد ها نظریه پرداز حزب توده (و. تهران، ۱۹۸۹)؛ هردوی اینان در (Victory House) زیر نظر دوشیزه آن.ک.س. لمبتون کار می کردند و زیر فشار شوروی ها ناگزیر از استعفا شده و، به ترتیب، در انجمن فرهنگی ایران و شوروی و خیرگزاری تاس به کارگرفته شدند. عامل کمیته اوانسیان در بخش خاطراتش که تا حال منتشر نشده است (رهبری حزب و رهبران او، نگاشته از ژوئن ۱۹۷۳ تا دسامبر ۱۹۷۵) از کوشش های خود برای اینکه این دو تن شغل خود را در ویکتوریا هاس ترک گویند و برای شوروی ها کار کنند یاد می کند.

³¹ نامه فیتین به دیمیتروف مورخ ۵ نوامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/192). این نکته آخر در مورد وابسته نظامی شوروی به شکایت سلیمان میرزا از رضا روستا اشاره می کند. این نکته فیتین همچنین، از یکسو، تعداد تماس های شوروی ها با هواداران شان و، از دیگر سوی، رقابت بین ارکان شوروی در ایران را آشکار می کند.

³² این نامه نوشین در پرونده های مربوطه کمیته که اجازه بررسی شان داده شد موجود نبود - پاکسازی شده بود؟

اسدی،^{۳۳} کریم بیک بین، و حسین رضایف (شرقی).^{۳۴} رئیس بخش کادرهای کمینترن، گلیایف در نامه خود به دیمیتروف یاد آور شد^{۳۵} که «اکثریت» کسانی که «دُرود های زندانیان ایران» خطاب به آنان بود «تحت سرکوب [اسارت] «ان.کا.و.د.» قرار داشتند.» گلیایف به این هم اشاره کرد که نامه ارسالی دُرود از زندان تهران «به هیچ وجه شگفت انگیز» نبود، «چه بزرگ علوی و محمد بهرامی نمی توانستند دانسته باشند که به سر رفقاییشان چه آمده بود.»
گلیایف، مسؤول بخش کادرها در کمینترن نکات زیر را به دیمیتروف توصیه کرد:

خوب است که مسئله تسریع در بازبینی پرونده برخی از ایرانیانی که در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ دستگیر شدند با مقامات «ان.کا.و.د.» مطرح شود، و پرونده های کامران و حسابی با اُلویت که در پرونده های شخصی شان بسیاری نکات مثبت در مورد کارشان در زمینه کار مخفی در ایران وجود دارد.^{۳۶}

در مورد «پیشنهاد نوشین پیرامون اعزام اعضای حزب کمونیست ایران از اتحاد شوروی» یا فراخواندن نمایندگان کمونیست های ایرانی به عشق آباد «برای بحث» پیرامون مسئله تأسیس دوباره حزب کمونیست ایران، بخش امور کادرها در کمینترن بر این نظر بود که «تعمیل در اعزام [دیگر] رفقا که آماده کار در ایران هستند و تأمین دستور العمل های لازم برای آنان اساسی است.» (نگاه کنید به پائین تر مقاله.) مستقل از اعزام چنین گروه هایی، «مفید خواهد بود که رفقای [مربوط به] هیئت اجرایی بین الملل کمونیست، رفقا رضا روستا (فرهاد) و اردشیر اوانسیان،^{۳۷} یا در صورت امکان هردو، برای ارائه اطلاعات دقیق در باره اوضاع ایران، و بویژه کادر های حزب کمونیست، که از نو پس از آزادی از زندان گرد هم می آیند، [به شوروی] فراخوانده شوند.
گلیایف افزود که، بنابر مدارک موجود در بایگانی کمینترن،^{۳۸} «رفقا رضا روستا و آرتاشس اوانسیان^{۳۹} در زندان به محکمترین وجهی [یعنی همچون مؤمن ترین افراد به سیاست شوروی در زمان استالین]

³³ او قبلاً اجازه یافته بود به ایران بازگردد و با سلیمان میرزا اسکندری همکاری می کرد.

³⁴ بیشتر کمونیست های ایران که مقیم شوروی بودند در تصفیه ها از میان برده شدند. برخی، چون شاعر کمونیست ابوالقاسم لاهوتی که از زندگی نسبتاً راحتی در مسکو یا جمهوری های آسیایی شوروی برخوردار بودند (احسان طبری، *از دیدار خویشتن*. خاطرات نوشته در سال ۱۳۶۰، سپانگا، سوئد، ۱۹۹۷، صص ۱۱۹ به بعد)، بدون تردید این امر را مدیون همکاری خود با پلیس سیاسی شوروی برضد هموطنانی بودند که از سوی «ان.کا.و.د.» تحت تعقیب قرار داشتند.

³⁵ نامه مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱. RTsKhIDNI, 495/74/192.

³⁶ تأکید در اصل روسی است. به نظر می رسد که این کمونیست ها چند ماه بعد معدوم شدند، چه بدون تردید باز گشت دادنشان به ایران این مخاطره را داشت که «تروتسکیست» یا «عامل پرووکاتور» بریتانیا شوند!

³⁷ تأکید در اصل روسی است. این بدین معناست که اوانسیان و روستا تا ۲۱ نوامبر در تماس با بین الملل کمونیست نبودند، اما روستا با یکی از کارمندان سفارت شوروی به نام بلوشاپکین در تماس بود، که در مورد عدم مخفی کاریش فیتین در ۵ نوامبر به دیمیتروف اطلاع داد.

³⁸ این پژوهشگر نتوانست طی دو سفر خود به بایگانی های کمینترن به این پرونده ها دست بیابد.

³⁹ تقریباً همه اقوال بر این اند که این دو در زندان رضا شاه از خط مشی استالین در برابر تروتسکی یا دیگر رقبای استالین دفاع می کردند.

رفتار کرد [ه بود]ند.^{۴۰} بخش امور کادر ها همچنین بر این نکته انگشت گذارد که «ضروری» بود به کمونیست های ایرانی اطلاع داده شود که «نظریه ایشان» دایر بر پیوستن آنان به حزب تودهء سلیمان میرزا بعنوان يك پوشش قانونی «مورد تأیید است».

گلیایف ضمن یادآوری شهرت سلیمان میرزا در «محافل دمکراتیک و ملی» و «مبارزات [گذشتهء وی] برای تغییر دمکراتیک در ایران» باز هم بر این نکته تأکید ورزید که حزب او (توده) می توانست به «مرکز توجه همهء عناصر مترقی در جامعهء ایران» بدل شود، و از این راه به کمونیست های ایران مدد برساند، تا «زمینه را برای بسیج توده های مردم ایران بنابر برنامهء مبارزه با تهدید هیتلرسیم خون آشام و برای دوستی با خلق های شوروی، و همچنین مبارزه برای حقوق دمکراتیک مردم ایران و بهبود اوضاع و احوال مادی کارگران ایران آماده سازد.»

در هفتهء آخر نوامبر ۱۹۴۱ برای گلیایف هنوز «بسیار سخت» بود که در مورد «کمیتهء مردم ایران» (که اخیر توسط کمونیست های ایرانی آزاده شده از زندان، چون آرتاشس اوانسیان و رضا روستا تشکیل یافته بود) و همچنین تأسیس دوبارهء حزب کمونیست ایران، «در وضعیت پیچیدهء کنونی، و در چنین صورتی، به کدام شکل» «به يك داوری قطعی» برسد. ازین رو، او این امر را «ضروری» دانست که در اسرع وقت کاملترین اطلاعات ممکن در مورد جهت و آشکال جنبشی که تحت رژیم [کذا، شاه] جدید در ایران در حال انکشاف بود، احزاب گروه های اجتماعی جدید التأسیس، و نیز نفوذ آنان در میان توده های مردم ایران جمع آوری شود. افزون بر این او

مفید تر دانست که در اوضاع و احوال کنونی نیروی کمونیست های ایران متوجه، نه تأسیس دوبارهء حزب کمونیست ایران، بلکه - در درجهء نخست - متوجه ایجاد و تقویت يك حزب گسترده و توده ای با شرکت وسیع و فعال کمونیست های ایران گردد، که در چارچوب آن و يك خط مشی واحد مورد توافق بین الملل کمونیست به فعالیت بپردازند. در چنین حالتی، کمونیست های ایران همچون يك فراکسیون در چارچوب حزب توده عمل خواهند کرد، اما آنان باید تحت پوششی دیگر قرار گیرند، که مناسب با مجموعهء قانونی عناصر چپ ملی باشد.^{۴۱}

با یادآوری اینکه در دوران رضا شاه حتی «بورژوازی ایران» حق بهره گیری از سازمان متعلق به خود نبود، و حزب کمونیست ایران، طی يك حیات زیرزمینی، تا سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) جز از حمایت «لایه های بسیار محدود کارگران ایران» برخوردار نبود، گلیایف توصیه کرد که کمونیست های ایران در چارچوب حزب توده عمل کنند، موقعیت خود را در درون آن تقویت کنند، و با نیرویی مضاعف در تأسیس اتحادیه های کارگری و دهقانی بکوشند، و بدین سان پایه های تأسیس دوبارهء يك حزب کمونیست قوی و بانفوذ را بریزند. بخش امور کادرهای بین الملل کمونیست «امکان بحث پیرامون این مسائل را تا پیش از اعزام گروه به ایران مطلقاً ضروری» دانست،^{۴۲} یعنی چهار نفری را که مأمور کرده بود از فعالیت های کمونیستی در

⁴⁰ این مطمئناً بدین معناست که شوروی ها در درون زندان به غیر ازین دو خرچین هایی داشتند که آنان را در مورد رفتار دیگر زندانیان کمونیست مطلع می کردند.

⁴¹ تأکید در اصل روسی است.

⁴² نامهء گلیایف به دیمیتروف مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/19).

ایران مراقبت کرده، آن‌ها را تحت کنترل نگهدارند. (نگاه کنید به پائین‌تر)

دستورالعمل‌های بین‌الملل کمونیست

همین‌که برنامه‌ی حزب‌نهایی شد، در ۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰^{۴۳} دیمیتروف در باره‌ی آن به استالین و نزدیک‌ترین همکارانش در آن زمان (مولوتف، بریا، و مالنکف) گزارش داد، بدون تردید برای اینکه تأیید شخص استالین را در مورد برنامه‌ی جبهه‌ی واحد کمینترن در برابر اقدام کمونیستی برخی افراد، چون اوانسیان و رضا راوستا، را بگیرد. نظر به اهمیت تاریخی این نامه، تمامی آن نقل می‌شود.

گروه کمونیست‌های ایران، که پیش ازین زندانی سیاسی بودند، اقدام به تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران کرده‌اند. آنان یک کمیته‌ی موقت ایجاد کرده‌اند و یکی از رفقا، آرتاشس اوانسیان، را بعنوان رابط با هیئت اجرایی بین‌الملل کمونیست تعیین کرده‌اند، و از ما [کمینترن] تقاضای دستورالعمل دارند. ایشان همچنین موافقت ما را برای اعزام نمایندگی خواستار شده‌اند. بنا بر مدارک بخش امور کادر‌های هیئت اجرایی بین‌الملل کمونیست، و بر اساس اطلاعات [تهیه شده] از جانب کادر‌های «ان.کا.و.د.» که در محل (تهران) با آنان در تماس هستند، می‌توان این کمونیست‌ها را انقلابیونی مطلقاً درستکار و عناصری هوادار شوروی دانست. در عین حال، حزب توده از طرف کوشنده‌ی دموکرات سلیمان میرزا [اسکندری] در ایران با برنامه‌ی ای دمکراتیک ایجاد شده است. گروهی از کمونیست‌های ایران در این حزب توده شرکت دارند. با توجه به اوضاع اجتماعی ایران (اشغال کشور همراه بریتانیا)، فعالیت عوام‌فریبانه و خرابکارانه توسط هیتلریون و عمال آنان، و همچنین نگرش عاری از اعتماد و دشمنانه‌ی بخشی از هیئت حاکمه‌ی ایران [نسبت به اتحاد شوروی]، به نظر ما تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران، که همواره یک گروه کوچک فرقه‌باز بود،^{۴۴} به سختی می‌تواند در حال حاضر مفید باشد و مطمئناً دشواری‌ها و دردسر‌هایی را موجب خواهد شد. این [اقدام] سوءظن و ناخشنودی را در میان محافل حاکمه‌ی ایران تشدید خواهد کرد، و این امکان را برای عمال آلمان فراهم خواهد آورد که بورژوازی را از امکان شورایی ساختن ایران به‌راسانند، و بریتانیا نیز این سوءظن را خواهد برد که اتحاد شوروی قصد دارد بازهم ایران را شورایی کند.

به این دلایل، دیمیتروف در ادامه‌ی نامه‌ی خود اظهار داشت که «در وضعیت کنونی من عقیده ندارم که بایستی حزب کمونیست را از نو ایجاد کرد و کمونیست‌ها [ی ایران] باید در چارچوب حزب توده و مطابق خط مشی زیر کار کنند:

⁴³ این تقریباً دو ماه پس از تاریخی است که حزب توده به عنوان تاریخ رسمی تأسیس خود اعلام کرده است.

⁴⁴ حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ تأسیس شد، و رهبران آن از همان آغاز نسبت به شوروی دیدی انتقادی داشتند. انتقاد‌های آنان به بهای جان‌داناترین و با تجربه‌ترین آنان در دوره‌ی تصفیه‌ها تمام شد. نگاه کنید به:

C. Chaqueri, "Communism, Early Phase, i," *Encyclopaedia Iranica* VI, New York, 1992; idem, *Victims of Faith: Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940*, forthcoming

الف - مبارزه براي دموکراتيك کردن ايران؛

ب - دفاع از منافع گارگران؛

ج - تقويت مناسبات دوستانه بين ايران و اتحاد شوروي؛

د - از میان برداشتن کامل عنصر فاشيسم در ايران و نابود کردن تبليغات ضد شوروي [در آن کشور].

کمونيست ها بايد، در همراهي با اين [خط مشي]، براي تأسيس سنيکاهاي کارگري و سازمان هاي دهقاني بکوشند. من همچنين بيهوده مي دانم که کمونيست هاي ايران نماينده اي نزد ما [در کمينترن] بفرستند. بر عکس، ما رفيق مناسب خود را تحت پوشش قانوني مناسب اعزام خواهيم داشت. او خواهد توانست به رفقاي ايراني کمک کند اين خط [مشي] را به اجرا در آورند. من قصد دارم همین خط مشي را به رفقاي ايراني توصيه کنم، مگر آنکه دستور غير ازین به من داده شود.⁴⁵

ترديدي نيست که پاسخ استالين،⁴⁶ يا يکي از همکارانش، بايد مثبت بوده باشد، چه تنها يك هفته بعد، در نامه اي که ديميتروف به آرتاشس اوانسيان نوشت به او دستور داد که کمونيست هاي ايران چگونه بايستي رفتار کنند، يعنی دقيقاً موافق برنامه اي که او به استالين تقديم داشته بود و در چارچوب اوضاع و احوال جاري:

هيئت اجرائي بين الملل کمونيست بر اين نظر است که در وضعيت کنوني ما نبايستي حزب کمونيست ايران را از نو ايجاد کنيم. کمونيست ها بايد در چارچوب حزب توده سلیمان ميرزا [اسکندري] عمل کنند. وظيفه آنان عبارت است از دنبال کردن يك خط مشي استوار و پايدار: الف) مبارزه براي دموکراتيك کردن ايران؛ ب) دفاع از منافع کارگران ايران؛ ج) تقويت مناسبات دوستانه بين ايران و اتحاد شوروي؛ داغان کردن کامل عنصر فاشيسم در ايران و مانع شدن از تبليغات ضد-شوروي. کوشش بايد کرد که همه نيروهاي دموکراتيك و مترقي ايران بر اساس اين برنامه متحد شوند. همراه اين کوشش، کمونيست ها بايد براي تأسيس سنيکاهاي کارگري و سازمان هاي دهقاني کار کنند تا بتوانند از منافع و خواست هاي روزمره کارگران و دهقانان دفاع کنند.

در مرحله کنوني، ما نبايد شعار هاي سوسياليستي يا شورايي را مطرح کنيم؛ ما نبايد چاچوب برنامه دموکراتيك را رها کنيم. ضروري است که تبليغات کرد، کار توضيحي با رويه مارکسيستي-لنينيستي را انجام داد، بويژه در میان نسل جوان ايران، اما با دقت و محتاطانه. چند تن کمونيست فعال درستکار و کاملاً آزمائش شده [رد شده از صافي «ان.کا.و.د.»، با ورود به حزب توده، بايد به يکديگر متصل شوند - اما نه علناً - تا بتوانند برنامه طرح شده در بالا را به اجرا در آورند. ايجاد دوستانه ترين مناسبات با سلیمان ميرزا مطلقاً ضروري است. در حال حاضر اين را براي شما مفيد نمي دانم که نماينده اي به اتحاد شوروي بفرستيد. چنين سفري مورد استفاده دشمنان [ما] قرار خواهد گرفت و به کار ما ضرر خواهد زد. ما

⁴⁵ نامه ديميتروف «به استالين، بریا و مالنگف» (RTsKhIDNI, 495/74/192).

⁴⁶ پاسخ استالين در بايگاني کمينترن نيست؛ به من گفته شد که تمام مکاتبات او در بايگاني رياست جمهوري است و تاريخ شناسان را امکان دست يابي به اين بايگاني نيست.

را مداوماً از وضعیت ایران و فعالیت در حزب توده باخبر نگهدارید. دریافت این نامه را تأیید کنید.^{۴۷}

برنامه برای يك جبهه متحد کمونیستی در ایران

همزمان، کمینترن برنامه ای را برای کمک به فعالیت های کمونیستی، نه تنها در ایران، و به حزب توده بمثابه يك «جبهه» واحد ضد فاشیستی، بلکه همچنین به دیگر کمونیست ها در کشور های همسایه تدوین کرد.

برای اجرای این برنامه (که متن کامل آن در بایگانی کمینترن موجود نیست)^{۴۸} گروهی از کادر ها مأمور شدند به ایران بروند. وظایف آنان به شرح زیر بود:

- سازماندهی خطوط تماس با احزاب کمونیست در : الف) کشورهای عرب (سوریه، فلسطین، مصر و عراق)؛ ب) هندوستان، مطابق يك یا دو روایت زیر : نخست) از طریق بصره یا خاك عراق؛ دوم) از طریق بندر های ایران در خلیج فارس؛ سوم) از طریق افغانستان؛ چهارم) از طریق بلوچستان بریتانیا [اکنون پاکستان]. ج) ایجاد روابط مستقیم با ایران (ایجاد فرستنده برای آنان)؛ د) کمک های تشکیلاتی و فنی به کمونیست های ایران برای ایجاد سازمان های توده ای و سپس تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران.^{۴۹}

افزون بر این ها، برنامه نکته زیر را نیز در نظر داشت:

به منظور به اجرا در آوردن وظایف تعیین شده برای گروه، اعضای آن، متناسب با تقسیم وظایف خود را آموزش های ویژه لی خواهند دید.

این گروه مرکب از چهار تن بود: (۱) ک.؛ (۲) آ.؛ (۳) ش.؛ (۴) ر. از میان اینان تنها دو تن را می توان از طریق مدارک موجود در بایگانی مشخص کرد: شماره ۲ (الف)، یعنی فتح الله آدلف (عادل)؛ و ۳ (ش.)، یعنی زلیخا شریف اسدی.^{۵۰} در حالی که توضیح

⁴⁷ نامه دیمیتروف به اردشیر ائوانسیان مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۱ (RTsKhIDNI, 495/74/192)

⁴⁸ این سند کمینترن ناقص است. مطمئناً جزئیات سیاسی تر آن پیش از باز شدن آن آرشیو ها در دهه ۱۹۹۰ از پرونده حذف شده بود.

⁴⁹ بخش های دیگر این سند در بایگانی وجود نداشتند.

⁵⁰ او در ۱۹۰۲ در بخش ایرانی نشین سمرقند تولد یافته بود. او که يك کادر تربیت شده کمونیست بود در کوتو و ربفک (دانشکده کارگری/Rebfak) دوره دیده بود، فارسی اوزبک، آذری، تاجیک، روسی و ترکی میدانست. او به عنوان کارگر، معلم، کارمند و مدیر يك مؤسسه آموزشی در سمرقند، و نیز همچون مسؤول آژیت پراپ (تبلیغات و تهییج) و مسؤول حزبی در تاجیکستان کار کرده بود. او هرگز از طرف حزب کمونیست شوروی «مجازات» نشده بود و جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان به او جایزه ای هم داده بود. گلیایف او را بمثابه شخصی صاحب «قابلیت های با ارزش» معرفی کرد: فروتن، متفکر، محتاط، و رعایت کننده خوب مقررات در امور کار مخفی. او قرار بود کار خود در ایران را پس از دیدن يك «دوره» ویژه» کارخفی آغاز کند. Guliaev Report, dated 2 December 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192.

⁵¹ او در سال ۱۹۱۶ در تهران متولد شده بود. پدرش سوسیال دمکرات قدیمی و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود که در سال ۱۹۳۰ از عضویت برکنار شده بود. اما وی همچنان هوادار شوروی باقی مانده بود. زلیخا در شوروی طب تحصیل کرده بود و بین سال ها ۱۹۲۳ و ۱۹۳۷ عضو سازمان جوانان حزب کمونیست شوروی بود. او در سال ۱۹۳۳ از عضویت محروم شده بود چون در سال ۱۹۳۳ خلاف مقررات تشکیلاتی به عضویت پذیرفته شده بود. او به مدت دو سال در نظام پزشکی شوروی

جزء به جزء وظایف شماره های ۱، ۲، و ۴ را نمی توان در بایگانی باز شده کمینترن یافت، وظایف ز. شریف اسدی به اختصار موجود اند.

او تبعه ایران است، نخست در ایران به مدرسه رفت، و صاحب گذرنامه ای ایرانی است. قرار است او در آخر سال ۱۹۴۱ از طریق مرز ترکمنستان رهسپار ایران شود، با این قصد که چون تحصیلات پزشکی خود را در اتحاد شوروی به پایان رسانده است و یک دوره دوساله آزمایش عملی در بیمارستان را نیز گذرانده است، و اکنون عازم کشورش است. در تهران او یک «بیمارستان [درمانگاه] خصوصی» باز خواهد کرد. بودجه این اقدام بعضاً با پولی که همراه خواهد بُرد و بعضاً با پولی که پدرش در تهران در اختیار او قرار خواهد داد تأمین خواهد شد. [این نیز اضافه شد که] در واقع، ما باید بودجه ایجاد سازماندهی بیمارستان را در اختیار او قرار دهیم.

برنامه ضد فاشیست

مطالعه برنامه گفته شده و دستورالعمل های مربوط به آن به فهم تاکتیک جبهه متحد شوروی ها در جنگ ضد فاشیست کمک می کند.

در ۸ نوامبر ۱۷/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰ سرهنگ سلئوکف رئیس رکن دوم اداره سوم اطلاعات ارتش سرخ برنامه ضد فاشیستی سلیمان میرزا اسکندری را ضمیمه گزارش مذاکرات خود با او کرد و به مقامات بالادست خود و کمینترن فرستاد. این برنامه به شرح زیر است:

درآمد

هنگامی که استقلال ملی در تمام جهان توسط رژیم های دیکتاتوری و استبداد به خطر افتاده است، و در زمانی که آزادی فردی که طی قرن ها به بهای مبارزه خونین انقلابی کسب شده است توسط دیکتاتور ها و برده داران از میان برداشته می شود، هنگامی که ارتجاع بین المللی تمام آزادی های ملی را نابود و مضمحل می کند، مردم ایران، که طی بیست سال گذشته در چنگ استبداد و زورگویی اسیر بودند، پس از تحمل بزرگترین شرارت ها و بدبختی ها، یک بار دیگر جام خوشبختی آزادی را چشیده اند. از یک طرف، به منظور کسب آزادی واقعی و اضمحلال کامل بقایای استبداد و خشونت گذشته و، از طرف دیگر، برای محروم ساختن ارتجاع و استبداد از امکان سوء استفاده از وضعیت تا اینکه بتواند یک بار دیگر مردم را برده منافع جنایتکاران خود سازد، گروهی از ایرانیان در تهران تجمع کرده اند. این گروه خود را نماینده همه ایرانیان آزاده و طبقه زحمتکش میداند، و از همه مردم آزادیخواه، دمکرات، و ایرانیان در بند دعوت می کند به دور آنان حلقه زنند تا تحقق مطالبات عادلانه شان میسر شود، یک رژیم دمکراتیک ایجاد شود، و سقوط ارتجاع و استبداد متحقق گردد.

اهداف اساسي گروه

- ۱ - حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران؛
- ۲ - ایجاد یک رژیم دموکراتیک و اعطای همه آزادی های فردی و اجتماعی به انسان ها، مانند آزادی بیان (کتبی یا شفاهی)، عقیده، و تجمع؛
- ۳ - مبارزه با هر نوع رژیم دیکتاتوری و استبدادی؛
- ۴ - [اجرای] اصلاحات ضروری با هدف استفاده از زمین. سازمان دادن یک روال عادی زندگی برای دهقانان و کارگران در ایران؛
- ۵ - اصلاح تعلیم و تربیت و حفظ الصحه و همچنین تأمین تحصیلات مجانی و اجباری برای همگان؛ تأمین مزایای فرهنگ و حفظ الصحه برای توده های مردم؛
- ۶ - برقراری نظام مالیاتی عادلانه با در نظر گرفتن منافع توده های مردم؛
- ۷ - اصلاحات در اقتصاد و تجارت، عمران صنعت، منابع زیرزمینی سودمند، و نیز نظام حمل و نقل، چون ساختن و نگهداری یک شبکه ای از جاده ها و بهبود بخشیدن به راه آهن؛
- ۸ - ضبط املاک شاه سابق و حامیان او به نفع مردم، که آنان از طرق استفاده جنایتکارانه و استبدادی قدرت کسب کردند؛ تمام نکات بالا از طرف مؤسسان گروه حزبی مورد تأیید قرار می گیرد و تا تشکیل کنفرانس حزبی اجرا خواهند شد. به منظور اجرای نکات فوق، و با توجه به وضعیت کنونی حاکم بر ایران، گروه حزبی [بعدهاً توده] وظایف زیر را برای خود تعیین می کند:
- ۱ - سازمان دادن انتخابات جدید برای مجلس؛ تأمین انتخاب نمایندگان واقعی مردم و آزادی انتخابات؛ از بین بردن همه توطئه ها.
- ۲ - پایان دادن به خودسری تما کسانی که قدرت را در دست دارند و منحل کردن حکومت پلیسی.
- ۳ - ارتقاء سطح زندگی توده های مردم و تغییر قوانین کار تا حداقل حقوق ضروری برای کارمندان تأمین شود.
- ۴ - مبارزه مضممانه با سرقت اموال حکومتی، رشوه، و هر گونه سوء استفاده از مقام دولتی.
- ۵ - جبران مالی و معنوی همه کسانی که در دوران شاه سابق تحت تعقیب [نظام] استبدادی قرار گرفتند. مطالبه و پس دادن اراضی متعلق به زمینداران کوچک و دهقانان که از آنان به زور غصب شده بود.
- ۶ - تعقیب و مجازات قانونی کسانی که به کشور و آزادی زیان رساندند، و همچنین کسانی که حقوق فردی و اجتماعی انسان ها را سرکوب کرده، از بین بردند.
- ۷ - تأمین بیمه های اجتماعی برای مردم و تسهیل زندگی مادی و معنوی آنان. توجه خاص باید به ایجاد مقادیر زیادتر ارزاق با قیمت های نازل تر مبذول داشته شود. شدید ترین مبارزه باید با احتکار و افزایش قیمت ها صورت گیرد.
- ۸ - تأمین استقلال قضات و تفکیک قوه های مجریه و قضائیه.
- ۹ - رفع همه قضیه ها و احکام اجباری موجود در زمان شاه سابق که به توده های مردم لطمه می زد.

۱۰ - تغییر قوانین و مقررات نظام وظیفه به نفع توده های مردم و پایان دادن به اعمال زور و بی نظمی در این زمینه.^{۵۲}

دیدارهای پسین بین مقامات شوروی و سلیمان میرزا

در دیدار دومی^{۵۳} بین سلیمان میرزا و آ.آ. کوزنتسوف، یکی از مقامات شوروی در ایران، در اواخر فوریه ۱۹۴۱ (اوایل اسفند ۱۳۲۱)^{۵۴} صورت گرفت و طی آن سلیمان میرزا دیپلمات شوروی را از ورود قریب الوقوع سید ضیاء الدین طباطبائی، سیاست پیشهء بدنامی مطلع ساخت، که همراه رضا خان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را رهبری کرده بود^{۵۵} و چندی بعد به خاطر رقابت بین او و همفکرش رضا خان توسط شخص اخیر از ایران تبعید شده بود. سید ضیاء و چند سیاست پیشهء دست راستی دیگر و حامی «سیاست مشت محکم»، چون [محمد] تدین و سرلشگر [؟] امیر احمدی، نامزد نخست وزیری بودند. افزون بر بحث پیرامون جسارت در حال رشد گروه هوادارانازیس، که به پخش اعلامیه هایی نظیر «زنده باد ایران و آلمان» مبادرت می ورزیدند، اسکندری ازین شکایت برد که در «غیاب یک حزب توده ای» ارجاعیون براحتی خواهند توانست یک دیکتاتوری نظامی بر پا کنند.»

در زمینهء پیشرفت حزب توده، سلیمان میرزا افزود که حوزه هایی در اراک، اصفهان، رشت، تبریز، کاشان و برخی محل های دیگر^{۵۶} ایجاد شده بودند. در تبریز تعداد اعضای حوزه ها به ۲۵۰۰ رسیده بود. در مورد پرسشی که نماینده اش در تبریز، سرتیپ زاده، از او کرده بود، دایر بر پیوند زبانی آذربایجان^{۵۷} به ترکیه یا آذربایجان شوروی، سلیمان میرزا گفت که او پاسخ داده بود که «اکنون زمان طرح این سنوال نیست. ضروری است که تمامیت ارضی ایران حفظ شود، چون زبان مهمترین عنصر نیست؛ لازم است که وضعیت سطح زندگی مردم را بهبود بخشید و حزب را آماده ساخت تا در صورت لزوم از اقدام برای یک دیکتاتوری نظامی ممانعت به عمل آورد.»^{۵۸} سلیمان میرزا در دنبالهء صحبت خود گفت که «وظیفهء [دوم] او عبارت بود از تأسیس روزنامه ای که انتشارش را چون ارگان حزب

⁵² ارسالی سرهنگ سلووکف به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، RTsKhIDNI, 495/74/192.

⁵³ گزارش دیدار نخستین کوزنتسوف با او در بایگانی موجود نبود. (در ضمن روشن می شود که کوزنتسوف شخص «صالح تری» بود که جای سرهنگ سلووکف را گرفته بود.)

⁵⁴ تاریخ دیدار در سند ذکر نشده است؛ از سوی دیگر، ذکر شده است که نسخه ای از این گزارش در ۲۱ فوریه ۱۹۴۲ تهیه شده بود.

⁵⁵ در مورد یک مطالعهء گسترده ای ازین کودتای هوادار بریتانیا، نگاه کنید به خسروشاکری، *میلاد زخم، جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران*، تهران، اختران، ۱۳۸۶ و

C. Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-1921. Birth of the Trauma*, Pittsburgh, 1995, chap. 14

⁵⁶ بنابر یک گزارش سفارت بریتانیا، حزب توده تا پیش از برگذاری کنگرهء اول خود در شهرهای اراک، رشت، قزوین و ایالت آذربایجان کمیته های ایالتی داشت. نگاه کنید به: ("Extracts from the Review of the Foreign Press," no. 182, 16 April 1943, FO) : (371/35061).

⁵⁷ سرتیپ زاده این مطلب را از اسکندری پرسیده بود، چون با عناصر هوادار باقروف اختلاف نظر داشت که می خواستند وارد تشکیلات حزب توده شوند، و مسئلهء «خودمختاری» آذربایجان و زبان آذری را مطرح می کردند. نطفهء حکومت خود مختار آذربایجان که در سال ۱۳۲۴ ایجاد شد در دونا مه از اسدی به روستا مطرح می شوند. نگاه کنید به (RTsKhIDNI, 495/90/218).

⁵⁸ صورت مذاکرات بین سلیمان میرزا و کوزنتسوف، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۴۴، RTsKhIDNI, (95/74/192)، ارسالی سرگرد گلشنیکف ۱۹۴۲ (ظاهراً همانی که مخترع مسلسل معروف است).

توده او واجب مي دانست؛ او افزود که او تصميم گرفت [ه بود] علنا و مصممانه عمل کند، در غير اين صورت ما بمثابه يك حزب از بين خواهيم رفت.»

در گزارش هاي مسؤولان شوروي در باره ي تأسيس حزب توده و اقدامات اوليه ي آن نکاتي ديگري هست که بايد به انتشار کامل اصل مقاله واگذار شود.

نتيجه گيري

مدارکي که در بالا مورد بررسي قرار گرفته اند بروشني نشان مي دهند که حزب توده، با دخالت ادارهء اطلاعات ارتش سرخ، مخلوق حکومت شوروي بود. بدین سان، این نظریه که این حزب همچون سازمانی اصیل که مستقلاً از جانب عناصر مترقی آزاده شده از زندان رضاشاه در فرداي اشغال ایران توسط متفقین تأسیس شد متلاشی می شود. از سوي ديگر، با اینکه يك «همخواني» بين «تز علي أف» و آنچه ما در این مطالعه مستند کرده ایم وجود دارد، بس مهم است که به این افسانه پایان داد که از سوي دستگاه ساواک پخش می شد؛ چون این تز دقیقاً افسانه اي بیش نیست، همچون تیغ دولبي که از دو جهت می بُرد، بویژه به هنگامی که از سوي برخي کمونیست هاي نادم به کارگرفته می شود، که تکرار افسانه شان همراه ندامتشان توسط معتقدان حزبي افشا و طرد می شود. این را هم باید بلافاصله افزود که حزب توده، اگرچه از طریق ارتش سرخ به وجود آمد، اما انعکاسي بود از خواست اصیل برخي - خواستی که از آن استادانه بهره برداري شد- از زندانیان سیاسی که خواستار ایجاد و رهبري يك حزب سياسي مترقي بودند که نقش مؤثري، اگر نه تعیین کننده اي، در سرنوشت کشورشان ایفا کنند. مدارکي که مورد استناد قرار داده ایم نشان می دهند که اتحاد شوروي از همان آغاز از حزب توده در جهت تأمین منافع ملي خویش استفادهء ابزاري می کرد. بررسي مدارک از نخستین تماس با سلیمان میرزا اسکندري تا لحظهء تأیید جزء به جزء برنامهء حزب، نه تنها توسط کمینترن تحت رهبري دیمیترف، بلکه همچنین استالین و مشاوران نزدیکش، بر ما هویدا می کند که حزب توده تحت هدایت شوروي در خدمت منافع آن کشور قرار داشت. نحوهء تأسیس حزب توده پیشاپیش نحوهء گسترش، برنامه هاي آن در سیاست ایران، و سرانجام سرنوشت را نیز رقم می زد. این نیز جالب توجه است که شوروي ها تقاضاي نمایشنامه نویس کمونیست ایرانی، ع. نوشین، و دیگران، دایر بر بازگشت دادن برخي کمونیست هاي ایرانی، که از تصفيه هاي استالینی جان سالم به در برده بودند، را رد کردند و پس از آن، کسانی را که در اردوگاه هاي «ا.کا.و.د.» اسیر بودند به قتل رساندند. بسختي تردید توان کرد که این امر ازین رو بود که نکند برخي- به گفتهء دیمیترف در نامه به استالین، کمونیست هاي «فرقه گرای» حزب کمونیست منحل شدهء - سیاست هایی را در ایران به اجرا گذارند که که آنان را در بُر ههء خطیری در جامعهء ایران منزوي کند. اما دلیل واقعي این امر را باید در دیگر جا جستجو کرد، یعنی در دو دهه خط مشي مستقلي که ح.ک.ا. کوشیده بود، برغم توصیه هاي شوروي، به مورد اجرا گذارد. آشکار است که، با توجه به ائتلاف با قدرت هاي غربی در مبارزه اي بین مرگ و زندگی که با دشمن سخت جان هیتلري در گیر بود، شوروي ها به سختي می توانستند اجازه دهند، در این بُر ههء تعیین کننده، کمونیست هایی را وارد پهنهء سیاسی ایران کنند که در گذشته نسبت به سیاست هاي شوروي در ایران موضعي انتقادي داشتند؛ و حتی کمتر به صرفشان بود که عده اي از کمونیست هاي ایرانی را آزاد کنند و در ایران پروبال

بدهند، کمونیست‌هایی منتقدی که حضورشان برای تأمین منافع شوروی دوران پس از جنگ در ایران تهدید آمیز می‌توانست بود، بویژه از سوی آنانی که مزه میوه «بهشت کمونیسم» برآستی موجود را چشیده بودند.

ساده لوحی رهبران جوان حزب توده که از همکاران و شاگردان دکتر تقی ارانی^{۵۹} بودند و همراه او بسال ۱۳۱۶ دستگیر و زندانی شده بودند، از یکسو، و عدم آگاهی آنان از تاریخچه ج.ک.ا. و تجربه آنان با شوروی، که بعضاً ناشی از سرکوب حاکم در ایران بود، از دیگر سوی، مانع از آن شد که ایشان نور واقعیت و تله ای را که به آن در می‌افتادند ببینند، با این امید که آرمان خود را برای نجات ایران از باطلاق سرمایه داری استعماری و دیکتاتوری بومی تحقق بخشند. از همین رو بود که، هنگامی که رهبران حزب توده با نخستین هم‌اوردی خود در مسئله تقاضای شوروی برای نفت شمال ایران (مسیون کافتارادزه بسال ۱۳۲۳) روبرو شدند،^{۶۰} و بکلی خام دستی به خرج دادند و محبوبیت روزافزون خود را به مخاطره انداختند - بویژه که در این مسئله رودرروی رهبر میهن‌دوست-دمکرات ایران، محمد مصدق، و نه ارتجاع ایران، قرار گرفتند. به هنگام تأسیس حکومت خوختار آذربایجان و جمهوری کردستان (۱۳۲۵-۱۳۲۴) نیز ایشان دچار اشتباهات سهمگین شدند و در چشم عموم مردم ایران حامی توسعه طلبی شوروی شناخته شدند.^{۶۱}

پس از تأسیس حزب توده به خواست و هدایت شوروی، آنچه سرنوشت آن حزب را مهر کرد نامه ی دومی بود که - پس از نامه ی نخستین کمیته ی مرکزی حزب توده به حز کمونیست شوروی که اسکندری شخصاً در مسکو به دفتر ج.ک. شوروی رساند - پس از دیدار برخی از رهبران آن حزب با سفیر شوروی ماکسیم اف و علی علی اف، دو تن از رهبران حزب توده در سوم اکتبر ۱۹۴۵ به نام کمیته ی مرکزی به مقامات ج.ک. شوروی نوشتند. در این نامه گفته شد:

... بعد از ارسال گزارش قبلی [نامه ای که اسکندری به مسکو برده بود]، کمیته ی مرکزی حزب [توده] مذاکرات مفصلی با رفقا ماکسیم اف و علی اف به عمل آورد. در نتیجه ی توضیحات آن ها، کمیته ی مرکزی حزب توده ی متقاعد شد که فرقه ی دموکرات آذربایجان برای جنبش دموکراتیک ایران ضروری و مفید است، و از این رو، از آن پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد.

... حزب توده ی ایران اعلان می کند که در همه ی موارد و همیشه از حزب کمونیست اتحاد شوروی تابعیت خواهد کرد.^{۶۲}

بزرگترین هم‌اوردی ای که حزب توده با آن روبرو شد همانا جنبش ملی-دمکراتیک تحت هدایت مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایران بود، که از آغاز قرن در اختیار بریتانیا قرار داشت. رودرویی تندخویانه حزب توده با مصدق و زدن برجسب «عروسک آمریکا» به وی- بدون تردید خط مشی

⁵⁹ بنگرید به خسرو شاکری، *ارانی در آینه ی تاریخ*، تهران، اختران، ۱۳۸۷.

⁶⁰ برای شرحی ازین تقاضای شوروی، نگاه کنید به مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، ۱۳۲۵-۱۳۲۳، و از جمله سخنرانی دکتر مصدق، تجدید چاپ در کتاب زیر: حسین کی استوان، *سیاست موازنه منفی*، دو جلد، تهران ۱۳۲۷، جلد یکم، صص ۲۳۴-۱۵۶.

⁶¹ در مورد این موضوع، نگاه کنید به:

L. L'Estrange Fawcett, *Iran and the Cold War, The Azerbaijan Crisis of 1946*, Cambridge, 1992; see also its review by this author: *MESA Bulletin*, no. 1, July. 1993.

⁶² نامه به امضای نوشین و نورالدین الموتی است. تأکید افزوده. منبع:

“V tsentralnie komitet vsesouiznoye kommonisticheskoi parti,” RTsKhIDNI, 17/128/818-819/55/67.

که آموزگار، حزب، شوروی، توصیه می‌کرد - به قیمت گزافی برای آن حزب تمام شد، و آن را بنحوی روزافزون پشتیبان منافع اتحاد شوروی می‌شناساند. از آن زمان تاکنون اکثریت مردم ایران، از جمله بسیاری از روشنفکران حزب توده، آن سازمان را ازین بابت مقصر می‌دانند که سهم مهمی در موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت.^{۶۳} برخلاف آنچه معمولاً ادعا شده است، شکست حزب توده، و از جمله سازمان نظامی آن، حاصل کار حکومت نظامی مولود کودتای سیا نبود، بلکه نتیجهٔ بحران آئینی و خط مشی بود که گریبان‌کادرها و اعضای حزب را در زمان مخالفت آن حزب با مصدق گرفته بود و آنان را از اعتماد به رهبرانی محروم داشت که بعضاً لاقیدانه در مسکو می‌زیستند و بعضاً به زندگی مخفیانه در وطن ادامه می‌دادند.^{۶۴} فرمانداری نظامی و سپس ساواک فقط تکه‌های شکسته‌ای یک سازمان از درون ازهمه پاشیده را رفتند، که از داخل در مقابله با فرآیند هم‌آوردی میهن‌دوستانه و دمکراتیک مصدق پیشاپیش مضمحل شده بود.

⁶³ نگاه کنید به: امیرخسروی، نظری از درون. به نقش حزب توده ی ایران، تهران، ۱۳۷۵.

⁶⁴ نگاه کنید به **کارنامهٔ مصدق**، به کوشش خسرو شاکری، فلورانس، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱.